

به یک تعریف پوچ می رسد. یک قطعه نامه سازمان ملل از اعضای این سازمان می خواهد که به دانشجویان ایرانی اجازه تحصیل در رشته علوم هسته ای داده نشود چرا که ممکن است آنها طرز ساختمان بمب را یاد بگیرند. با این تفصیل باید گفت که جمع و تفریق هم نباید به بچه های ایرانی یاد داده شود. من می خواهم بگویم که در ایران بسیاری کسانی که به موسیقی «راک» گوش می دهند و عاشقی هم می کنند. درست است که اگر در آنجا خوشبختی نیست بدبختی مطلق هم وجود ندارد. همه ایرانیان «دیوانگان خدا» نیستند. این تقسیم بندی جهانی همواره به نظر من احقانه می رسد. چه تفاوتی میان یک ایرانی افراط گرا و من وجود دارد؟ هیچ. و چه فرقی میان یک فرانسوی کاتولیک بنیادگرا و شما وجود دارد؟ باز هم هیچ. برای اکثریت مردم، ایران یا «شهرزاد» است یا «تروزیستها» و میان این دو دیگر چیزی وجود ندارد. سعی من در پرسپولیس و آفرینش این است که نشان بدهم چنین نیست.

* من دشمن طرز فکر سیاه و سفیدم. مسائل از این طور نگاه کردن پیچیده تر است. من در کارهایم آدمها را در جایی قرار می دهم که تا حد ممکن و مقدور مناسب واقعیت آنها باشد. از آن به بعد دیگر با خود آنهاست که عقایدشان را ابراز دارند



و یا قضاوت خود را نشان بدهند. یک مثال سیاه و سفید این است که اسکندر را شما اسکندر کبیر می خوانید. و ما او را اسکندر گجسته یا حبیب می نامیم. این او بود که تخت جمشید را آتش زد. بنابراین برای ما کبیر نیست. مثال دیگر ارتش ایران برای آنکه سربازان را به دویدن روی مین تشویق کند به آنها وعده «کلید بهشت» را می داد.

آمریکا برای تشویق سربازان اسپانیایی آمریکای جنوبی برای رفتن به جبهه جنگ عراق به خانواده آنها وعده «کارت سبز» که در حقیقت اجازه کار قانونی در آمریکا است، داده است. آیا «کارت سبز» صورت دیگری از «کلید بهشت» نیست؟

* بیایم دنیا را به صورت مجموعه ای از موقعیت ها ببینیم و با واپسگرایی مبارزه کنیم. واپسگرایی یعنی این که جامعه ای را بر پا سازیم که اصل آن بر احساسات استوار باشد و عواطف و تألمات بر همه چیز حکمروایی کند. کار هنری آنچنانکه من از آن اراده می کنم. سوالاتی را مطرح می سازد و از هر کس می خواهد که کوشش خردمندانه ای در جهت درک موقعیت و اندیشیدن به آن آغاز کند. آموزش الزاماً و اجباراً اسباب هوشمندی نیست اما بطور یقین جلو حماقت را می گیرد. من در ایران زاده شده ام. در اتریش زندگی کرده

دنباله مطالب در صفحه ۲۵

با این زیبای هشتاد ساله

پای تلویزیون نشسته ام که مراسم اسکار را تماشا کنم. اسکار امسال هشتاد ساله می شود و امان از سیمین بهبهانی با «هشتاد سالگی و عشق» که من این زیبای هشتاد ساله پر سر و صدا را چقدر دوست دارم. امسال بیشتر دوستش دارم با کمی دلهره مثل چند سال پیش که «شهره» نامزد دریافت جایزه برای نقش دوم زن شده بود. «شهره آغداشلو» حالا در سینمای آمریکا شناخته شده است. سرفرازانه به کار بازیگری در فیلمها و سریالها مشغول است و همچنان چون همیشه فروتن و خندان لب است و مهتر از همه این که اسمش را عوض نکرده و فرضاً نشده است «هایت مالو».

حالا منتظم که مراسم شروع شود، با همان دلهره ای که در شب اسکار برای شهره داشتم با این تفاوت که این بار این دختر را اصلاً نمی شناسم. نامش را تنها در روزنامه ها خوانده و عکسش را در مجلات دیده ام. چند سال پیش هم کارتونی از او را که نیویورک تایمز چاپ کرده بود در همین صفحه یادداشتهای بی تاریخ چاپ کردم. امسال با نوسان پارانو نامزد اسکار برای بهترین «انیمیشن» ها شده است آنهم به معرفی از سوی فرانسویان. پارسال در مراسم فستیوال «کن» جایزه منتقدین را برد و من به تحسین و حیرت شاهد بوسه زدن «کاترین دو نو» بر دستهای او بودم.

حالا امسال این مرجان یا مرجانه (نمی دانم کدام درست است. مطبوعات فارسی به دو صورت می نویسند که هر دو اسم زنانه فارسی است. با این تفاوت که مرجانه جادو یک نام داستان منفی است در قصه های جن و پری ایرانی) قرار است اسکار ببرد. چند ماه پیش گفتگوی او را با «دبورا سالمون» از هفته نامه نیویورک تایمز در این صفحه نقل کردم. سخت باهوش و شجاع صحبت کرده بود. به نظرم می آید که آسان نمی گوید آری اما به آسان زیستن تن می دهد. مراسم آغاز می شود. فقط سه فیلم نامزد دریافت جایزه اسکار در این رشته اند و بخشهایی از فیلم را نشان می دهند. دو ماه پیش در برکلی آن را برای تماشاگران گذاشتند. متأسفانه سخت سرما خورده بودم و نتوانستم ببینم. بچه هایی که دیده بودند تعریف می کردند. دو فیلم دیگر را هم نشان می دهند چندان نمی پسندم. ناسیونالیسم ایرانی بودن قفلکم می دهد!

نمی دانم. فیلم جایزه را نمی برد و من میچل و دمغ اسکار هشتاد ساله را تماشا می کنم. اما حالا کمی آسوده خاطرترم. اصلاً خوشحالم. اسمش پشت جلد مجله اکسپرس ۲۷ فوریه آمده است. گفتگوی بزرگ هفته را به او اختصاص داده اند. در چهار صفحه با عکسی از چهره اش که لبخندی دارد عباروار. همه گفتگو را در یک یادداشت نمی توان نقل کرد. باید خواند و او را فهمید. اما می توانم حرفهایی را از او که به دل سالخوردگانی چون من می نشیند، نقل کنم. مرجان ساتراپی می گوید:

اسکندر کبیر یا اسکندر گجسته؟

* وقتی از ایران حرف می زنند مخصوصاً امروز، منظور بیشتر این است که ایران را در واپسگرایی و اسلامیون خلاصه کنند. این طرز گفتمان تمام هویت انسانی را از ایران و ایرانی سلب می کند و

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ از صفحه ۲۲

عاشقانه ای در بهار هشتاد

سال پیش اگر به یاد داشته باشید شعری از سیمین خانم چاپ کردم با نام «هشتاد سالگی و عشق». او این شعر را در استقبال از هشتاد سالگی خود سروده بود- سیمین بهبهانی متولد ۱۳۰۶ است- او در حقیقت در سالی که خواهد آمد پا از خانه هشتاد فراتر خواهد نهاد. اما آخرین غزل عاشقانه ای را که در مرداد ۱۳۸۶ سروده و ماه پیش برای من چون همیشه از راه دور فرستاده است باید به دقت و به راستی با عشق خواند و دید که کاری نمی توان کرد جز آن که سر به احترام در برابر شاعری خم کنیم که در خشکسال بی مهری، عشق را با زبانی شفاتر از بلور سپیده دمان در پیش چشم ما می گذارد. و این در حالی است که دمی از پنجه در افکندن با اهریمن جهل و خودکامگی غافل نیست.

حتما باید عاشق بود که ایستاد و جنگید و غزل «می خواستم» را سرود. این غزل اوج استغنا عاشقانه است آن هم از زبان یک زن که آسان از عشق نمی تواند گذشت و با اینهمه، او در واگذاشتن است زیرا که دل دیگران را رنج نمی خواهد.

با هم بخوانیم عاشقانه ای در بهار هشتاد را.

می خواستم

آخرین عاشقانه سیمین بهبهانی
می خواستم به پای تو تقدیم جان کنم
بخت چنین نخواست که کاری چنان کنم
چون ساغر بلور شکستم به خاره سنگ
تا در تو از آسف اثری امتحان کنم
گفتی که حیف! گفتمت آری، ولی هنوز
دارم غنیمی که تو را شادمان کنم
بر خرده هام گر نگری هر شکسته را
در پرتو نگاه تو رنگین کمان کنم
جز ساعد شکسته چه می آیدم به کار
تا با نوای عشق، نی از استخوان کنم!

دیر آمدی، اگر چه بهارم ز شاخه ریخت

شادا خزان که میوه تو را ارمغان کنم

می خواهم، که خواستی تر ز هر کسی

کو واژه ای که ساده تر از این بیان کنم؟

تنها نه من که یار دگر نیز خواهدت

می باش از آن او که تحمل توان کنم

تلخ است دوست داشتن و واگذاشتن

زان تلخ تر که رنج ده دل دیگران کنم

با آن که نغمه خون توأم، ای بلند سبز

بگذار در درخت دگر آشیان کنم

مرداد ۱۳۸۶

۳- آقا می توانسته در حالی که هویدا را به آن صورت فجیع کشته اند، برود خدمت آقا شرفیاب شود، کلاه به زمین بزند که یا امام، قربان خودت و جدت بروم. حکم تو را به یک من پیاز هم نمی خرنند و در مقابل این که امام می فرماید ملا هادی که خورده که آدم کشته، کارخانه استارلایت را بدهید به او که جوراب زنانه برای لنگ مخدرات تولید کند، آقا از فرط جاه طلبی به خدمت خود ادامه داده تا در رکاب بازرگان بنده وار به الجزایر برود و دست نخست وزیر را در دست «کمر بند سبز» بگذارد و به این طریق رؤسای آمریکایی به وفای عهد او مطمئن شوند. و عجبا چنین کرد اما امام او و بازرگان را مرخص کرد و آن جنجال کذایی لانه جاسوسی به راه افتاد.

۴- نیویورک تایمز مورد اشاره، در اول مقاله، می نویسد: آقای یزدی مانند بعضی از گروهانگیرها چون عباس عدی از اتفاقات بعدی اظهار شرمندگی می کند و فرضا می گوید: «ما آن روزها فکر می کردیم خیلی چیزها می دانیم. همه چیز به نظرم ساده می رسید. گمان می کردیم اگر شاه برود همه مسائل حل و فصل خواهد شد. اما انقلاب درست بود و به ما نشان داد که هیچ بدیل و هیچ راه حلی وجود ندارد.»

اما آقای یزدی به نیویورک تایمز می گوید: «ما تساهل و تسامح را جزئی اصلی دموکراسی می دانیم. خدا همه ما را یکسان خلق نکرده است. او انسان را آزاد آفریده است. جامعه انسانی یک جامعه چند وجهی است. خدا در قرآن گفته است که انسان آزاد آفریده شده است. بنابراین ما در فکر کردن آزاد هستیم و می توانیم متفاوت فکر کنیم. هدف دموکراسی به رسمیت شناختن چند وجهی بودن جامعه است. مطلب دوم تسامح و تساهل است. من باید مخالفان خود را تحمل کنم. با تساهل می توان به توافق رسید و دموکراسی بدون توافق به دست نمی آید.»

نویسنده شرور نیویورک تایمز آنگاه می نویسد اگر می خواهید آقا را بشناسید بد نیست که به «یوتیوب» سری بزنید و عکسهای زمان انقلاب را ببینید که در یکی از آنها آقای یزدی، آیت الله خمینی و یاسر عرفات دیده می شوند که در روز تسخیر سفارت اسرائیل در تهران گرفته شده و آقای یزدی و آقای عرفات دست در دست هم در برابر انبوه مردم ظاهر شده اند.

۵- نهضت آزادی که مخلوق جاه طلبی ساده دلانه مهندس مهدی بازرگان بود حالا رئیسی دارد که تنها ضلع باقیمانده مثلث اول انقلاب: بنی صدر، یزدی، قطب زاده است. از آن مثلث «بیق» تنها این بوق باقی مانده است و عجبا که باز هم دارد در بوق عوام فریبی می دمد و از آزادی و اظهار عقیده آزادانه و همزیستی سخن می گوید و در بوق تساهل و تسامح و الله اکبر خمینی رهبر... مدعی: این هم شد شرح عکس؟ این که یک مقاله شد آقای نویسنده یادداشتهای بی تاریخ.

آریا



رستوران



با ۱۸ سال سابقه در رستوران های «اورنج کانتی» و برگزاری جشن ها و میهمانی ها و با داشتن

دو سالن «Banquets» و کادر مجرب آماده برگزاری میهمانی های شما با بهترین کیفیت

مکانی متفاوت، گرم، دوستانه و خانوادگی با غذاهای دلپذیر ایرانی و ایتالیایی پذیرای شما و میهمانان عزیزتان می باشیم

با قیمت مناسب و سرویس عالی (با گوشت حلال)

سفارش غذا از بهترین مواد سالم و تازه تهیه شده.

Lunch
Special

M-F 11:30 to 2:30

Happy Mother's Day



با صمیمانه تبریکات به تمامی مادران عزیز به مناسبت روز مادر

Treat Your Mom Like a Queen

Please Make Your Reservation Now!

May 11th, 2008

Happy Mother's Day



(۴۰۸)۹۹۶-۹۶۰۶

19930 Stevens Creek Blvd., Cupertino, CA 95014
www.aryarestaurant.com

(408)996-9606